

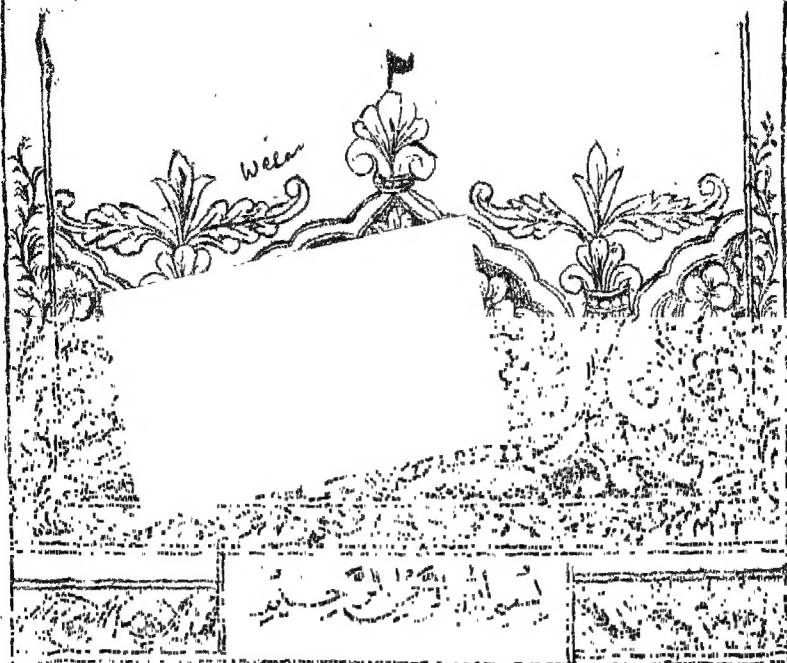
فیض الہی

سید الشہداء کرمین اودان سعادت اقران حسب کلمہ فیض الہی القاب بین الدولہ وزیر الملک
نواب محمد علی خان بہادر صولت جنگ کی ریاست اراکام محمد علی خان و عرف توکد دام اقتدار سالہ سی بہ

کتاب الاصل جامع الحساب

مؤلف جناب فضائل و کالات الکتاب جامع معقول و منقول حاوی فروع
و اصول مقبول بارگاہ رب احدیولوی دوست محمد صاحب علم فیض

مطبع علی محمد بخش لکھنؤ طبع تو



الحمد لله الذي بعث رسولا رافعا للشرك والبدعات وأنزل كتابا مبينا
لوحدها نبيه في الذوات والصفات والصلوة والسلام على من أوضح طريق
التوحيد والعرفان ومنازل طريق الحق عن سبيل الشرك والبطلان وعلى آله
الذين هم هذه المناهج الذين واتباعه الذين هم معاصج مناهج الصدق
واليقين أما بعد فيقول الراعي إلى كورس به العالي دوست محمد
بن الملك أمير محمد الكابلي صانه عن شر كل غبي وغوي كبر اين رسالة السيد
يعين الاصابع في رفع السياج مشتمل بر تحقيق رفع سبابه بوقت تولد ان تشهد وز
عنده وبيان اذله عقلية ونقلية واختلاف روايات ارفقها ثقة جمع محمود انرا باهر
امير ذی شان باهر البرهان بحر سخاوت ناصب رايات امارت لامع اسياق شجاعيت
ناكس اقبال سعادت مقبض قوانین عقلية باهر علوم نقلية واقف اسرار روايات خواص غوامض
ورایات زبدة محمد شین زمان قدوة مفسرين اين اوان الامير ابن الامير ابن الامير

یمین الدوله وزیر الملک کتاب محمد علی خان بهادر صوبت جنگ نام اقباله و در وقت
 تألیف این رساله نزد من از کتب حدیث مشکوٰۃ المصابیح و شرح شری طبری و مقرات و لغات
 و خطا بهر سید عارضیه مشکوٰۃ و صحیح مسلم مع نووی و تفسیر الوصول و موطا امام مالک مع ذرقانی
 و تصنیف شرح موطا و موطا امام محمد و ابن ابی حبه و ابن ابی داود و جامع ترمذی و شرح ترمذی
 و نسائی و دارمی و نیل الاوطار و جامع الصغیر و شرح جامع الصغیر و بلوغ المرام و شرح
 مسیح بمسک الختام و تحوا سب لدرینه و معارج النبوت و زاد المعاد و سفر السعادت
 و از کتب فقه خلاصه کیدانی و مینیة المصلی و شرح کبیری و کبیری و صغیری و غنیة المحتسب
 و قدوری و شرح شمس مسمرات و کنز الدقائق و شرح زلمی و عینی و حجر الرایق و مختصر
 الوقایع مع شرح جامع الرموز و بر جندی و ابوالککارم و شتون و شرح الیاس
 و شرح وقایع و تنویر الابصار مع شرح شمس در مختار و طحاوی و رد المحتار و علی و ملتقى
 البحر مع مجمع الانهر و دایة المبتدی مع شرح هدایه و حواشی هدایه کفایه و عینی و فتح القدیر
 و غنایه و ارکان اربعه و جواهر اخلاطی و حسب المفتی و تخریج و عتایبه و ملتقط و قرآن الروایا
 و عالمگیری و نور الایضاح و مراق الفلاح شرح نور الایضاح و عارضیه طحاوی و مراق
 الفلاح و رساله ملا علی قاری و رساله علی الفتی موجود و بودند از هر یکی بقدر حاجت گرفته
 بر سه فصل مرتب ساختم **فصل اول** در بیان اوله اثبات اشاره **فصل دوم**
 در بیان روایات معتبره فقیهه که دلالت دارند بر ثبوت اشاره **فصل سوم** در بیان
 آن روایات فقیهه که دلالت میکنند بر عدم جواز اشاره مع ابوجهل **فصل اول**
 در بیان دلالت اثبات اشاره باید دانست که احادیث صحیح متواتره و اخبار سنی
 متکثره بدین ناطق اند که آنحضرت صلی الله تعالی علیه و سلم اشاره بسیار مینمود
 از آنجهل آنکه صاحب مشکوٰۃ از ابن عمر رضی الله تعالی عنهما آورده قال کان رسول
 الله صلی الله علیه و آله و سلم اذا قعد فی التشهد وضع یده الیسر

علی رکبته الیسر و وضع ید الیسر علی رکبته الیمنی او عقد ثلاثة
 وخمسين واسنار بالسنبابة ترجمه بود آنحضرت علیه السلام چون می نشست
 در تشهد اول یا ثانی می نهاد دست چپ خود را بر زانوی چپ خود و می نهاد
 دست راست خود را بر زانوی راست خود و عقد می کرد پنجاه و سه را و اشارت
 میکرد آنحضرت با انگشت سبابه و فی سرایه کان اذا جلس فی الصلوة وضع
 ید ید علی رکبته و رفع اصبعه الیمنی الی التی تتلک الا بهما ید عوبها و ید
 الیسر علی رکبته باسطاً علیهما رواه مسلم و در روایتی این چنین
 آمده است که بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم چون می نشست در نماز برای تشهد
 می نهاد هر دو دست خود را بر دو زانوی خود و بر می داشت انگشت دست
 راست خود را که نزدیک است بزرگ انگشت در حالیکه دعای کرد و بزرگ انگشت دست
 چپ آنحضرت بر زانوی وی بود در حالیکه گسترانده آن بود بر زانوی یعنی عقد می
 و اشارتی که می کرد با انگشت دست راست بود و دست چپ همچنان بر زانوی
 چپ بر حال خود می داشت روایت کرده است این را مسلم باید دانست که مراد
 از تشهد که در روایت سابق مذکور است ذکر خاص است یعنی از ابتداء التحيات تا آخر
 آن بنا بر مثل بودن آن هر دو کلمه شهادت و مراد از دو کلمه در روایت ثابت است
 همان اشارت است بوجه اینست حق نزد تملیل و ذکر را و عانیز گویند زیرا که مستجاب
 انعام و اکرام است و تواند که مراد از این قول باشد که السلام علیک
 ایها النبی و رحمة الله و بركاته السلام علینا و علی عباد
 الله الصالحین این در حقیقت دعا است اگر چه برای مزید تاکید بافظ اخبار
 از و تقبیخ نموده و از انجمای صاحب شکوة از عبد الله بن زبیر روایت کرده قال کان
 رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا قعد یدعو و وضع ید الیمنی علی

فخذة اليمنى ویده الیسری علی فخذة الیسری وانشاء باصبعة السبابة
ووضع ایهامه علی اصبعة الوسط و یلقوه کفه الیسری رکبته مرقاه سلم
گفت بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم چون کسی نشست در نماز که دعا کند می نماید
راست خود را بر پان راست خود و دست چپ خود را بر پان چپ خود و او را شانه راستی کرد
با انگشت سبابة می نماید انگشت نزد خود را بر انگشت میانه خود و لقمه کف یسری خود بگیرد
رکبته خود را روایت کرد این را مسلم سبابة ماخوذ از سب که معنی دشنام دادن است
عادت عرب آن بود که بآن انگشت در مقام دشنام اشاره می کردند و در زبان
شرع آن انگشت را مسجد انگشت شهادت میگویند اما بیان کیفیت اشارت او
تعد و طرق آن انشاء الله تعالی عنقریب بیان خواهم نمود و اگر آنکه میگوید در شکوه
عن وائل ابن حجر عن رسول الله صلی الله علیه وسلم قال شمر
جلس فافترش رجله الیسری و وضع یدیه الیسری علی فخذة الیسری
و جعل طرف مرفقه الیمنی علی فخذة الیمنی و قبض شمتین
و حلق حلقة ثمار فضع اصبعة فرثیه یحسرها و ید عوبها و اخرج ابو داود
والدارمی ازہ اکل بن حجر انه انحضرت عم در کیفیت تشهد روایت کرد گفت پشت
انحضرت علیه السلام یعنی بعد از برداشتن سر از سجده دوم رکعت دوم پس بگسترانید
پای چپ خود را و نهاد دست چپ خود را بر پان چپ خود و گردانید طرف آنرا به سمت
خود را بر پان راست خود و قبض کرد و انگشت دست راست را که خضر و خضر بود
و ملقه که در یعنی بوسط و ابهام چنانچه عقد تسعین است پست بر داشت انگشت خود را یعنی
سبابة را پس دیدم آنحضرت علیه السلام را که می جنبانید آن انگشت را و دعا می کرد
و عامی کرد بوی یعنی اشاره میکرد بتوحید اتی وقت خواندن تملیل روایت کرده است
این را ابو داود و دارمی اگر گوئی که معنی حدیث معلوم کردی و مفهومش مفهوم شد

وکن عقد ثلث و خمسين که در حدیث عبد الله بن عمر مصرح هست و عقد تسعين که
از حدیث وائل بن حجر مفهوم میشود معلوم نشد که مخیش چهیت پس بدان که اهل
حساب عقد یاد دارند که در آن انگشتان می بندند و هر یکی از آنها برای عدد و
معین وضع کرده اند از احاد و عشرات و مئات و الوف چنانچه صورت عقد ثلث و
خمسین انگشت که قبض کند مختصر و بنصر و وسط را و بسط کند سیمره او بنهد طرف انگشت
نیز را که آنرا ابهام خوانند و پنج سبوح و شافعی در قول جدید و امام احمد در یک و ایت
بهین اخذ کرده اند و صورت عقد تسعين انگشت که قبض کند مختصر و بنصر را و بسط کند
سیمره او بنهد سه ابهام با بر سر وسطی و حلقه بند و نزد ایلی حنیفه بنو قحطام و نزد سید امام
احمد هم این است و شافعی در قول قدیم نیز باین قائل است و نزد مالک قبض کند سه
انگشتان دست راست را و بسط کند سه با بر او شافعی را و کیفیت تخلیق و حی و دیگر
نیز است و آن نهادن سر انگشت و وسطی است میان دو عقد ابهام و در ادوات تحریک
انگشت که در حدیث مذکور است رفع او است نه تکیه بر تحریک و کذا فی شرح شیخ و از آن جمله
انکم هم و مشکوة از عبد بن زبیر اخراج نموده که گفت کان النبی صلی الله علیه
وسلم یشیر باصبعه اذا دعا و لا یحزن کفها سره او بود او و النساء
و ترا داد او و لا یجاء و زبیر هاشمیه ترجمه گفت بود آنحضرت علیه السلام
که اشاره میکرد با انگشت خود چون دعا میکرد و نمی جنبانید آنرا و ایت کرده است
این را ابو داود و نسائی و زیاده کرده است ابو داود و این لفظ را و تجا و زبیر و بنی
او از اشاره او یعنی ازین انگشت که بر میداشت و اشاره میکرد و بوسیله نظر
در وقت برداشتن و اشارت کردن بر انگشت میداشت و بجانب دیگر نمی بود
از جهت شهود معنی توحید که اشارت میکرد بدان اگر کسی گوید که در حدیث اول
فرموده که می جنبانید انگشت را و درین حدیث آمده که نمی جنبانید آنرا پس میان

هر دو حدیث تو هم تداقع میشود و با گفته شود که مراد از جنبانیدن او که در حدیث
 اول است برداشتن او است برای اشاره که مستلزم جنبانیدن او است
 از مکانش و درین حدیث که فرمودنی جنبانید مراد فنی تکیه بر تحریک است
 خلاف است امام مالک اء که نزد او این انگشت را متحرک میدارند تا آخر تشهد
 و میگوید که این انگشت اتصال بر گهای دل دارد و جنبانیدن وی سبب بقا
 دل و حضور است اسد علم و از انجمله هم در مشکوٰۃ است از ابی هریره رضی الله عنه
 که گفت ان رجلا کان یدعو باصبعیه فقال رسول الله صلی الله علیه
 وسلم اجد احد سر اء الترمذی والنسائی والبیہقی فی الدعوی
 الکبیر ترجمه و از ابی هریره رضی الله عنه مروی است گفت که بود مروی که دعای یک
 اشاره میکرد و انگشت یعنی سبابه هر دو دست پس گفت رسول خدا صلی الله علیه
 وسلم توحید کن یعنی اشاره بیک انگشت کن که خدایکی است و از انجمله هم در مشکوٰۃ است
 از نافع رضی الله تعالی عنه که گفت کان عبید الله ابن عمیر اذا جلس فی المواقف
 وضع یدیه علی ركبتيه و اشار باصبعه و اتبعها بصره قال قال رسول
 الله صلی الله علیه وسلم هو اشد علی الشیطان من الحدید یعنی
 السبابه سر اء احمد روایت است از نافع که گفت بود عبید الله ابن عمر چون می
 در نمازی نهاد هر دو دست خود را بر هر دو زانوئی خود و اشاره میکرد با انگشت و
 در پی میفرستاد و آن انگشت را نظر خود یعنی در وقت اشاره نظر بر انگشت میداشت
 پتیر میگفت ابن عمر که گفته است رسول خدا صلی الله علیه وسلم بر آئینه این اشاره
 با انگشت سبابه سخت تر است بر شیطان از آهن که پوی باشند مثل تیر و شمشیر یعنی گویا که
 سبیل اشاره کردن سوئی توحید و درمی ساز طبع شیطان را از گمراه ساختن او و
 واقع کردن او در تضرع و کفر علی قاری رحمه الله تعالی در رساله خود بعد از نقل احادیث

مذکور شد مشکوٰۃ یگوید که درباره ثبوت اشاره بسبابه احوال و بیست کثیره بطریق متعدده
 ورود یافته از کجمله آنست که از ابن عمر روایت که گفت کان رسول الله صلی
 الله علیه وسلم اذا جلس فی الصلوة وضع کفه الیمنی علی فخذ الایمنی
 الیمنی وقبض اصابعه کلها و اشار باصبعه اللتی تلی الاصل الایمنی
 و وضع ید الیسری علی فخذ الیسری و اول الایمنی مسل و مالک
 فی الحطاب و ابن داود و النسائی ترجمه امام مالک در موطا و مسلم و ابوداود و نسائی
 از ابن عمر روایت کرده گفت بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم چون می نشست
 در نماز می نهاد کف دست راست خود را بر ران راست و قبض میکرد و جمیع
 انگشتان را در اشاره میکرد و انگشتی که قریب تر انگشت هست و می نهاد و دست
 چپ خود را بر ران چپ خود و قال الباجی سرفی سفیان ابن عیینة
 هذا الحدیث عن مسلم بن مریم و زاد فیہ و قال هی مذنبه الشیطان
 لا یسهو احدکم و ما دام لیشیر باصبعه بآجی گفته روایت کرده است ابن
 حدیث را سفیان ابن عیینة از مسلم بن ابی مریم و زاید کرده است و ران اینقدر که
 اشاره کردن آنکه تخویف شیطان است سوسنی کند یکی شما را مادامیکه اشاره
 میکند با انگشت خود باز بآجی گفته که درین ایماست بسوی اینکه معنی اشاره رفع
 نسیان و رفع شیطان است که سوسه می اندازد و مصلی را بعض گفته اند که معنی
 آن اشارت است بسوی توحید الهی چنانچه مذکور شد ملا علی قاری گفته در میان
 هر دو معنی هیچ منافات نیست لامکان الجمع زیرا که معنی حقیقه اشاره اشارت است
 بسوی توحید که وی سبب رفع شیطان است از سوسه انداختن و واقع کردن
 مومن را در سهو و غفلت و عن ابن عمر ایضا ان النبی صلی الله علیه وسلم
 اذا جلس فی الصلوة وضع یدیه علی رکبته و رفع اصبعه الیمنی

اللتی تلی الابهامید عوبها ویداه الیسری علی رکبته باسطا علیها
 سره الیه صلیه والترهذی والنسائی و نیز مر ویست از ابن عمر که بود حضرت
 علیه السلام که چون می نشست در نماز برای تشهد می نهاد هر دو دست خود را
 بر هر دو زانوئی خود و بر میداشت انگشت دست خود را که نزدیک است
 با انگشت نزدیک حالتی که دعا میکرد و آن انگشت و مراد به همان اشارت
 است بود حدایت حق نزد تحلیل چنانکه مذکور شد و ذکر را دهانیز گویند
 زیرا که آن مستحب انعام و اکرام است و دست چپ آنحضرت بر زانوئی
 وی بود و در حالتیکه گسترانده آن بود بر زانوئی یعنی عقدی و اشارتی که میکرد
 با انگشت دست راست بود و دست چپ همچنان بر زانوئی چپ بر حال خود
 میداشت روایت کرد این را مسلم و ترمذی و نسائی و فی اخری للنسائی
 عن علی بن عبد الرحمن قال صلیت الی جنب ابن عمر فقلبت الحصى
 فقال لے لا تقلب الحصى فان تقلب الحصى من الشیطان وانعل كما
 ریت رسول الله صلی الله علیه وسلم یفعل فقلت وکیف ریت
 رسول الله یفعل قال هكذا ونصب الیمنی واضبع الیسری وجعل
 ید الیمنی علی فخذ الیمنی وید الیسری علی فخذ الیسری و اشار
 بالسبابة فی اخری له نحو قال وکیف کایضیع قال فوضع ید الیمنی
 علی فخذ و اشار باللتی تلی الابهام الی القبلة و مر فی بصیرة الیهام شد
 قال هكذا ریت رسول الله صلی الله علیه وسلم یفعل ترجمه و نسائی
 از علی بن عبد الرحمن روایت کرده که گفت نماز گذارم نزدیک ابن عمر پیش
 کردم سنگ ریزه را بدست خود پس ابن عمر گفت منقلب گردان سنگ ریزه را
 تحقیق که تقلب سنگ ریزه از شیطان است کن آنچه که دیدم رسول خدا صلی الله علیه وسلم

در تقلب
 انعام

علیه و سلم را که می کرد گفتیم چگونه دیده رسول خدا صلی الله علیه و سلم را که فعل میکرد گفت
 اینچنین و ایستاده کرد پای راست را و گسترانید پای چپ را و گردانید دست راست
 خود را بران راست خود و دست چپ خود را بران چپ خود و اشاره کرد و بسبابه
 و در یک روایت او مثل اینست گفت چگونه فعل میکرد گفت پس نهاد دست راست
 خود را بران خود و اشاره کرد و با انگشتی که نزدیک انگشت نهمست بسوی قبضه
 و در پیش فرستاد و بصر خود را بسوی آن پستتر گفت همچنین دیده ام رسول خدا صلی الله
 علیه و سلم را که فعل میکرد و عن عبد الله ابن زبیر انه صلی الله علیه و سلم وضع
 يده اليسترى على ركبته اليسرى و وضع يده اليمنى على فخذه اليمنى
 و اشار باصبعه السبابة اود و ان عبد الله ابن زبیر مرویست که آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم نهاد دست چپ خود را بر زانوی چپ خود و نهاد دست راست
 خود را بران راست خود و اشاره کرد و با انگشت خود و نقل کرده است ابن ابی داود
 و سنن النسائی عنه قال كان رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا جلس
 في الثنتين او في الاربع يضع يده على ركبته ثم اشار باصبعه السبابة و نسائی هم
 از روایت کرده گفت که بود رسول خدا صلی الله علیه و سلم چون می نشست
 در دو رکعت یا در چهار می نهاد دست خود را بر زانوی خود و پشتر اشاره میکرد و با
 خود و عن وائل ابن حجر انه رأى النبي صلی الله علیه و سلم اذا جلس في
 الصلوة فافترش رجله اليسرى و وضع ذراعيه فخذه اليمنى و اشار
 بالسبابة نحو رجليه النسائی و از وائل ابن حجر مرویست که دید او پیغمبر خدا
 صلی الله علیه و سلم را چون می نشست در نماز پس گسترانید پای چپ خود را و نهاد
 بر دو بازوی خود را بر هر دو ران خود و اشاره کرد و بسبابه و رعایا میکرد
 بان یعنی تشنه میخواند روایت کرد این را نسائی و فی رواية لابن داود و النسائی

وخلق حلقة في رواية خلق الابهام والوسطه وأشار بالسبابة
وعنه ايضا ثم وضع يده اليسرى على ركبة اليسرى ووضع يده
اليمنى على فخذه اليمنى ثم أشار بالسبابة ووضع الابهام على الوسط
وخلق بها وقبض ساكن اصابعه رواه عبد الرزاق ودریک وایستیانی و
نسائی است که حلقه کرد و حلقه کردند و دریک روایت است که حلقه بست باهام و انگشت
میان و اشاره کرد بسبابه و نیز از وی مرویست پشتر نهاد دست چپ خود را بر انگشت
چپ خود و نهاد دست راست خود را بر انگشت راست خود و پشتر اشار کرد
بسبابه و نهاد انگشت زبر را بر انگشت میان و حلقه بست بآن و قبض کرد جمیع
انگشتان خود را روایت کرده است این را عبد الرزاق و عنه ايضا وضع
مُفَقَّهَةُ الْاَيْمَنِ عَلَى فَخْذِهِ الْاَيْمَنِ وَعَقَدَ اصْصَابَهُ وَجَعَلَ حَلْقَةً
بِالْاَبْهَامِ وَالْوَسْطَةِ ثُمَّ جَعَلَ يَدَهُ عَوَالِ الْاُخْرَى سِرًّا ابُو بَقِيلَةَ وَفِي
سَرِّ اَيَةٍ لَهُ وَقَبْضُ ثَلَاثِينَ وَخَلَقَ حَلْقَةً فِي الثَّلَاثِ وَنِزَارُ مَرْوِيَّتِ
كَمْ نَسَاؤُهَا رَجَعَ رَأْسُ خُذْرٍ اَبْرَارِ اَنْ رَأْسُ خُذْرٍ وَبَنَدُ خُذْرٍ اَنْ تَشْتَانِ خُذْرٍ اَوْ كَرِيْمٍ
حَلْقَةً بِانْكَشَتْ نَزْوَانْكَشَتْ مِثْلَ نِزَارِ شَرْعٍ كَرُوْهُ كَرُوْنِ بَانَ يَمْنِي اَشْرَاهُ
نَمُوْدَنِ رَوَايَتِ كَرُوْدَه اِيْن رَا اَبُو بَقِيلَةَ وَوَرِيْك رَوَايَتِ اَوْسْتِ كَرِيْمٍ
كَرُوْدَه اَنْكَشَتْ رَا وَحَلْقَةً بِسَبْتِ بَا نْكَشَتْ سَوْمِ وَنِ اَبِي هَمِيْدٍ السَّاعِدِي
رَضِيَ اللهُ عَنْهُ قَالَ اَنَا اَعْلَمُكُمْ بِصَلَاةِ رَسُوْلِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ
وَسَلَّمَ فَاِنْ كَرِهْتَ طَوِيْلًا وَفِيهِ وَضَعُ كَفِّهِ الْيَمْنِي عَلَى رُكْبَتِهِ الْيُسْرَى
وَكَفِّهِ الْيُسْرَى عَلَى رُكْبَتِهِ الْيُسْرَى وَاشَارَ بِاصْبَعِهِ سِرًّا اَلَا الْوَسْطَةُ
وَإِيضًا عَنْهُ كَانَ رَسُوْلُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِذَا حَامَلَتْ فِي
الصَّلَاةِ فِي الرُّكْعَتَيْنِ الْأُولَيَيْنِ نَضَبَ قَدَمَهُ الْيَمْنَى فَاَفْتَرَشَ

اليسرى وأشار بأصبعه التي تلى الأيمن وأذا جلس في الأخيرين
 افترض بمقعده الأَرْضَ وَفَضَلَ اليمنى وراه عبد السلام
 وآثار أبي حميد ساعدي رضي الله عنه مرويت گفت من وانا ترشامم به نماز
 رسول خدا صلي الله عليه وسلم پس ذکر کرد حدیث طویل و در آن است که نهاد کف
 راست خود بر زانوی راست خود و کف چپ خود بر زانوی چپ خود و اشاره
 کرد با انگشت خود نقل کرده است این را ابوداؤد و تیراز و مرويت که پسر رسول خدا
 صلي الله عليه وسلم چون می نشست در نماز در دو رکعت اول استاد می کرد
 قدم راست خود را و می گسترانید پای چپ خود را و اشاره می کرد با آن انگشت
 که قریب انگشت نرست و چون می نشست در دو رکعت آخر میرساند انگشتگاه
 خود را بر زمین تا می کرد پای راست خود را نقل کرده است این را عبد الرزاق
 و عن عاصم بن کلیب بن ابیة عن جده قال دخلت على
 رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو يصلي وقد وضع يده
 اليسرى على فخذه اليسرى ووضع يده اليمنى على فخذه اليمنى
 فقبض أصابعه وسط السبابة وهو يقول يا مقلب القلوب ثبت قلبي
 على دينك ثم اه الترمذي وروى ابو يعلى نحوه وقال فيه بدل
 بسط أيشير بالسبابة وروایت است از عاصم بن کلیب که او روایت میکند
 از پدر خود و وی از جد خود که گفت در آدم بر رسول خدا صلي الله عليه وسلم و حال آنکه
 آنحضرت نماز میگذارد و نهاده بود دست چپ خود را بر زان چپ خود و نهاده
 بود دست راست خود بر زان راست خود پس بند نمود انگشتان خود را
 و گسترانید سبابه را در حالیکه میگفت يا مقلب القلوب ثبت قلبي على دينك و
 کرده است این را الترمذي و روایت کرده است ابو يعلى مانند او و گفته است

در روایت خود بجای لفظ بَسَطَ بالسبابة لفظ یَشِيرُ بالسبابة و عن ثقیف الخزاعی
رضی الله عنه قال رَئِیتُ رسولَ الله صلی الله علیه و سلم واضعاً
ذراعَهُ الیمنی علی فخذِهِ الیمنی فی الصلوة یَشیرُ بِأصبعِهِ و عنهُ
قال رَئِیتُ رسولَ الله صلی الله علیه و سلم واضعاً ذراعَهُ
الیمنی رافعاً اصبعَهُ السبابة قد حثَّها شیئاً ای مالهً
شیئاً کَیْسَیراً وراه ایوح اَوْه و النسانی و از نیز خزانة فی حدیثی از حدیث مرویست
گفت دیدم رسول خدا صلی الله علیه و سلم را در آن حال که نهاده بود دست راست
خود را بر آن راست خود در نماز اشاره می کرد به انگشت خود و نیز از مرویست
گفت دیدم رسول خدا صلی الله علیه و سلم را در آن حال که نهاده بود دست
راست خود و برداشته بود انگشت سبابه خود را بر سببیکه سببگون کرده بود و او را
قدری روایت کرده است این را ابو داؤد و نسائی و عن خُباب الغفاری
قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم إذا جلس فی آخر الصلوة
یَشیرُ بِأصبعِهِ السبابة وراه الطیرانی فی الکبیر و روح الله نقات
و از خباب غفاری رضی الله عنه مرویست گفت بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم
چون می نشست و از نماز اشاره میکرد با انگشت سبابه خود و روایت کرد این را
طیرانی در کبیر و در بحالش ثقه اند و عن ابی هریره رضی الله عنه قال قال
رسول الله صلی الله علیه و سلم ان جزءً من سبعین جزءً
النَّبوتِ تأخیر السبب و تبکیر الاقطار و اشاره الرجل بِأصبعِهِ
فی الصلوة وراه عبد الله بن ارق و از ابو هریره رضی الله عنه مرویست گفت
فرمود رسول خدا صلی الله علیه و سلم که یک جزء از هفتاد و نبوت تأخیر کرد
و سجود است و ثباتی کردن و از اقطار اشاره کردن مرویست که انگشت خود را نماز

روایت کرده است این را عبد الرزاق و عن معاذ بن جبل رضی الله
عنه کان اذا خلس فی آخر صلاته اعتد یده الیسرى علی فخذیه
الیسرى و ید الیمنی علی فخذیه الیمنی و یشد باصبعیه اذا دعا
سواء الطلای فی الکبیر و از معاذ بن جبل رضی الله عنہ روایت بود آنحضرت صلی
علیه و سلم چون می نشست در آخر نماز خود می نهاد دست چپ خود را بر آن چپ
خود و دست راست خود را بر آن راست خود و اشاره میکرد با انگشت خود
چون دعا میکرد یعنی تشدی خواند نقل کرده است این را طبرانی در کبیر و عن
ابن سعید بن عمر یقول ان رفعکم ایدیکم فی الصلوة لبدعة و الله
ما زاد رسول الله صلی الله علیه و سلم علی هذه یعنی الاشارة
باصبعه رواه ابن ابی شیبة و از بشر مرویست که او از ابن عمر رضی الله عنهما
شنید که میگفت بدرستی که برداشتن شهادت های خود را در نماز بر اینست
بخدا که زیاده نه کرده است رسول خدا صلی الله علیه و سلم برین یعنی با اشاره
این با انگشت نقل کرده است این را ابن ابی شیبة و عن ابن الیهیم قال
سئل ابر عیاس رضی الله عنه عما عن خرباک الوجیل اصبعه فی
الصلوة فقال ذلک الا خلاص واه عبد الرزاق و از ابن یثیری مرویست
گفت پرسیده شد ابن عباس از جنابانیدن انگشت هر دو نماز گفت تا فلان
روایت کرد این را عبد الرزاق و عن ابن عمر رضی الله عنهما مرفوعا
ان خرباک الا اصبع فی الصلوة من عدة الشیطان ای الاله التخیل
للشیطان اما حاة الیهیقه و از ابن عمر رضی الله عنهما مرفوعا روایت گفت
جنابانیدن انگشت در نماز الیه تحوینست شیطان را نقل کرده است ابن یثیری
و قال لهما مع الضحیر کان صلی الله علیه و سلم یشد فی الصلوة

۱۵۱-۱۵۲ احمد و ابو داود و عن انس و در جامع الصغير است بود رسول خدا
 صلی الله علیه و سلم اشاره میکرد و در نماز روایت کرده است این را احمد و
 ابو داود و انس و فی الجامع الكبير عن عقبه ابن عامر یکتب فی
 کل اشاره یشیر الرجل فی صلوته عشر حسانات بكل اصبع
 حسنة ثم اه البیهقی فی تاریخه و در جامع الكبير از عقبه بن عامر روایت
 که نوشته می شود و در هر اشاره که اشاره می کند مرد نماز خود ده نیکبانی بهر
 یک یک یکی روایت کرده است این را حاکم و در تاریخ خود و عن عبد الرحمن
 ابن ابی کان النبی صلی الله علیه و سلم یقول فی صلوته
 هكذا وأشار باصبعه السبابة ثم اه عبد الرزاق و از عبد الرحمن
 بن ابی مر ویست که بود آنحضرت علیه السلام اشاره میکرد و در نماز خود
 باین طور و اشاره کرد و با انگشت سبابة خود یعنی اشاره کرد و ابن ابی مر ویست
 که و این را عبد الرزاق و عن و ایل ابن حجر ثبت النبی صلی الله علیه
 و سلم فرماید فی الصلوة حسین کثر الی ان قال ثم جلس فافتش
 و جلّه اليسرى ثم وضع يده اليسرى على ركبته اليسرى و وضع
 ذراعه اليمنى على فخذه اليمنى ثم أشار بسبابة و وضع الا بهام
 على الوسط و حلق بها و قبض بها و اصابعه رواه عبد الرزاق
 و از و ایل ابن حجر ویست گفت دیدم منی علیه السلام را پس برداشت هر دو
 دست خود را در نماز وقت تکبیر گفت تا آنکه گفت باز نشست و گسترانید پای
 چپ خود را پس نهاد دست چپ خود را بر زانوی چپ و نهاد دست راست
 خود را بر زان راست پسر اشاره کرد و بسبابة و نهاد انگشت انگشت
 میانه و حلقه دست بآن و بند نمود جمیع انگشتان خود را سوای سبابة روایت کرد

این را عبد الرزاق و عنه ایضا نقل ما قد تشبهه فرس قدمه اليسرى
 على الارض وحلق على يمينها ووضع كفه اليسرى على فخذة اليسرى
 ووضع فخذة اليمين على فخذة اليمين في عقد اصابعه وجعل
 حلقة بالابهام والوسطى ثم جعل يده على الاخرى ثم اسبغ
 بن منصور في سننه ونيز از وی مرویست که چون نشست تا که تشهد خواند
 گسترانید قدم چپ خود را بر زیرین نشست بران و بنها و کف چپ خود را بران
 چپ خود و بنها و اگر پنج راست خود را بران راست و بند نمود انگشتان را
 و علقه بست با انگشت نرو میانه پستتر شروع کرد دعا کردن بدگیری یعنی اشاره
 نمود بسبابه روایت کرد این را سعید بن منصور و در سنن خود و در صحیح البیہقی
 وابن ماجه با سند صحیح ان النبی صلی الله علیه وسلم عقد
 الخنصر والبصر ثم حلق الوسطى بالابهام روایت کرده یقی و ابن ماجه
 با سند صحیح که هر آینه نبی صلی الله علیه وسلم بند نمود خنصر و بصر را و علقه کرد انگشت
 میانه و انگشت نر را پس این حدیث کثیر بطریق متعدد مشهور اند و باره
 ثبوت اشاره پس رحمت اصل اشاره هیچ شک نیست زیرا که بعضی اسانید
 آنها در صحیح مسلم نیز موجود است حاصل آنکه روایات اشارت و صحاح و غیره
 چندان موجود اند که قریب بتواتر رسیده اند بلکه جایز است که گفته شود که آن
 متواتر المعنی است پس چگونه روا باشد کسی را که ایمان بخداوند تعالی و رسول
 آورده باشد این که تجاوز کند از عمل کردن بآن و اعراض نماید از آن بطریق
 انکار و استکبار و حال آنکه خداوند تعالی میفرماید صالتکم الرسول فخذوه
 و ما نهیکم عنه فانتهوا و اتقوا الله ترجمه خبریکه آورده است رسول بآن
 شما و امر فرموده است بدان پس بگیرد آنرا و چه بکنی فرموده است شما را

از ان و منع کرده پس از باز نماند و تیر سید از خداوند تعالی در اطاعت گیران
و نیز خداوند تعالی فرموده است من یطع الرسول فقد اطاع الله پس
فرمان برداری رسول عین فرمانبرداری خداوند تعالی است پس این هر دو
کرمیه نیز بالا جمال از دلایل اثبات اشاره انداختی کلام علی قاری پس حجت
بر پا کردن بر عدم اشاره سیاه گویا مقابلہ مخصوص است مومن من حیث که
مومن است مقابلہ مخصوص او را ممکن نیست خلاصه آنکه استدلال کردن بر عدم
ثبوت اشاره بمقتضای عینکبوت است و هو کاتری كما قال تعالی اذ اذن
البیوت کبیت العنکبوت **فصل دوم** در بیان آن روایات فقیهیه
که دلالت میکند بر ثبوت اشارت در منیة المصلی آورده که اشارت کند سیاه
و قتیکه بخاندن شهادتین برسد و در واقعات آورده اشاره نکند و الاول مؤخر
پس اگر اشاره کند بانگشت عقد کند خضر و بنصر او حلقه کند انگشت میانه را
بانگشت نرانی و در تکمیل شرح منیة آورده که همین صحیح است زیرا که امام محمد
در کتاب محیط از رسول خدا صلی الله علیه و سلم حدیث روایت نموده که انصرت
علیه السلام اشاره میکرد بانگشت خود پس فعل میکنم آنچه فعل کرده است
بنی علیه السلام صانع میکنم آنچه صنع کرده است رسول خدا صلی الله علیه و سلم
و این است قول من و قول امام اجمینة انتی و همچنین مرویست از امام
ابی یوسف و رانالی و زاهدی گفته چون که متفق شدند روایات اجمیع صحاب ما
بر سنت بودند و همچنین از کوفین مدینین و کثیر شری در آن و روایت
و آثار پس عمل کردن بر آن اولی است و همچنین از فقیه ابو جعفر سند وانی
حکایت کرده شده است انتی لمخصود و خدینة استملی آورده که شافعیه منع میکنند
انگشت را وقت رسیدن بهمه الا الله و قصد میکنند از ان توحید و خلاص را

در این کتاب
رسول عین
اطاعت است
در این کتاب

در این کتاب

بروقت کلمات اثبات و دین امر حدیث از آنحضرت علیه السلام روایت میکنند
 که بود آنحضرت که اشاره می کرد آن برای توحید ذکر کرده است این را بهیمنی
 و شمس لایحه علوانی گفته قائم کند انگشت خود را وقت خواندن لا اله و اله
 بروقت الا الله که استادان مانند نفی و نهادن مانند اثبات کرده و من میگویم
 که این حسن است و جواب از حدیث مذکور این است که در سند او مرد مجهول است
 علاوه بر این که حدیث بر ما فکرمه الشافعیه دلالت نمیکند بلکه حدیث دال است بر آنکه
 که علوانی ذکر نموده زیرا که توحید مرکب است از نفی و اثبات پس رفض اشارت
 است بیک جانب توحید که عبارت از نفی الوهیت است از غیر الله و رفض اشارت
 بجانب دیگر که اثبات الوهیت است مرخدا ی عو جل براتنها او را پس واقع
 می شود بآن اشارت بسوی مجموع توحید بخلاف قول شافعیه که در و اشارت
 بشق دوم اذان پس نهادن سبابه از فائده و منفعت خالی خواهد شد با وجودیکه
 این خلاف ظاهر است زیرا که معروف و متعارف در دلالت بطریق اشاره است
 که بر دشتن انگشت دال بر نفی و نهادن او دال بر اثبات است و بعضی شافعیه
 گفته سنون است که سبابه را در حالت اشاره کردن مخفی گردانند و دین مالک
 بن نمیر روایت میکند که قال رأیت رسول الله صلی الله علیه و سلم
 واضعاً ذراعیه الیمنی علی فخذه الیمنی رافعاً اصبعه السبابة قد
 حثها شیت الخریجه ابوداؤد ترجمه این بالا نوشته شد و لکن این حدیث
 مصرح نیست بر مطلوب شان احتمال است که دیدن او در سبابه آنحضرت علیه السلام
 در حالت اشاره برای نهادن او باشد و بعد از برداشتن آن بلکه ظاهر همین است آتی
 مختصاً و در همین بعد از این قول صاحب منیه المصلی که بنده هر دو دست خود را
 بهر دو ران خود و گشاده دار و انگشتان خود را آورده که این نیز نمایان مینی خفیه است

و نزد شافعیه بسط کند انگشتان دست چپ را و قبض کند انگشتان دست راست
غیر از انگشت بیسمه آیا اشاره کند بیسمه وقت خواندن شهادتین یا نه شافعیین بر این تصحیح
کرده اند که اشاره کند کذا فی الملتقط و غیره صفت اشارت آنست که حلقه کند نزد شما و
انگشت نمر و میانه را از دست راست راست و قبض کند خنصر و بنصر را و اشاره کند بیسمه
و عقید پنجاه و سه را باین طریق که قبض کند انگشت میانه و بنصر و خنصر را و بنهد انگشت
نمر را بر طرف مفصل اوسط انگشت میانه و بالا کند انگشت سبابه نزدیک نفی و بنهد را
نزد اثبات و مکرده است اشاره کردن بهر دو بیسمه استی صغیری و کذا فی المستملی
لما روی الترمذی والنسائی عن ابی هریرة ان رجلا کان یدعی بواجبیه فقال رسول
صلی الله تعالی علیه وآله وسلم اخذ احداهما حتی کاسر و همچنین در تفسیری شرح الکفر کیفیت
مذکوره اشاره را از امام محمد و امام یوسف و امام ابو حنیفه رحمه الله علیه نقل نموده
و همچنین در معنی صورت تعلیق بیان نموده و علینی از تحفه نقل کرده که اشارت صحیح
اقوال مستحب است و در تحریر الرایق از فتح القدیر نقل کرده که اشاره نکردن مخالف است
و درایت است و از حجتی نقل نموده که روایات همه اصحاب امتفق اند بر سنت بودن
اشاره و همچنین از کوفیین و مدینیین و کثیر شدند آثار و اخبار و برین امر پس عمل کردن
بأشاره اولی است و همچنین علماء کثیر قائل اند بر سنت بودن اشاره و مستقول
بودن آن از ائمه ثلاثه و کیفیت مذکور مثل صاحب جامع الزمور و بر جند
و ابوالکارم و ثمنی و ملا الیاس شارح مختصر الوقایه و شارح وقایه الروایات و صاحب
مجمع الانهر شرح ملحق الاجم و ابن العام صاحب فتح القدیر و مختارات النوازل و
شرح النقایه و در کفایه مذکور است که امام محمدی و غیر روایت اصول گفتند
حدیثنا عن النبی صلی الله تعالی علیه وآله وسلم فی الاشارة باز گفته که این قول
من و قول امام ابو حنیفه رح است و از فقیه ابی جعفر حکایت است که گفت عقد کند

مختصر و مبصر او حلقه کند انگشت میانه ب انگشت نر و اشاره کند بسبابه خود و از امام
 یوسف در امامی او نیست که روایت کرده باشد است اشاره از نبی علیه السلام و تفسیر
 کرده است با پنجه که تفسیر کرد ابو جعفر و غیره و از اصحاب مایعنی حقیقه گفته اند که اشاره
 کند به پنجاه و سه بار گفته که اشاره کرد و بسبابه روایت است از ابی حنیفه رح و از
 امام حلوانی مروی است که استاده کند انگشت خود را نزد یک قول لا اله و نه نزد
 قول الا اله تا که بر داشتن مانند نفی و نهادن مانند اثبات گردد و بعضی گفته که
 بر داشتن سبابه نزد امام ابو حنیفه و امام محمد و امام شافعی رحمه الله علیه سنت است
 انتهی مع الاختصار و در غنایه حاشیه های نیز کیفیت اشاره چنانچه در کفایه مذکور است
 بیان نموده و در ارکان اربعه که از تالیفات بحر العلوم است تفصیل کیفیت مع
 دلیل موجود است باز گفته که اشارت ثابت است از ائمه اربعه کس را از اصحاب ابو حنیفه
 در آن خلاف نیست و متاخرین از مشایخ ما و را از النهر چون در عبارت مبسوط
 بسط انگشتان معاینه نمودند و بسط انگشتان منافی قبض و تخلیق است مضطرب گشتند
 بعضی از ایشان گمان کردند که در این مسئله دو روایت است و در یک روایت
 اشاره مع القبض و تخلیق و در دیگر بسط انگشتان آمده و زعم کردند که آنچه منافی
 بسط باشد مکرر است پس در یک روایت گفتند اشاره کرد و نکرده است و
 روایت دیگر گفتند مکرر نیست بلکه مندوب است و مختار نزد صاحب هدایه و شمس
 عدم کراهیت است و بعضی تشدد کرده بکراهیت بلکه بحجرت اشاره فتوی دادند
 لجهلهم عما فی الموطا و الامالی و محققین از مشایخ گفته که در اشاره دو روایت نیست بلکه
 اشاره از ائمه ماقبله ثابت و متحقق است و نیست در مبسوط انیکه در تمام نشانی انگشتان را
 کشاده دارد و بلکه در دست که انگشت نر را کشاده دارد پس و قتیکه بشهادتین تلفظ
 کند تخلیق کرده اشاره کند به پنجاه و الحقی المختار و دلالت میکند بر این روایت مسلم اشاره

و تخلیق امر نیست که ترک آن موجب اسارت است و این سنت مذہب امامان ما
 بنییر خلافت باز اشاره کرده که درون بروجه مذکور مذہب ماست و امام شافعی رحمه الله
 گفته عقد کند عقد ثلث بخنصر و بنصر و وسطی و عقد کند خمسين بابا بهام یعنی انگشت نر
 و اشاره کند بسبابه لما روی عن ابن عمر قال کان رسول الله صلی الله علیه
 وسلم اذا قعد فی التشهد وضع یدیه الیسر علی ركبته الیسری یدیه
 الیمنی علی ركبته الیمنی و عقد ثلث و خمسين و اشار بالسبابه
 مره صلی الله علیه و آله این است که رسول خدا صلی الله علیه و آله عقد
 پنجاه و سه کرده و گاه تخلیق و اشاره فرموده پس هر کدام ازین دو فعل که مصلی
 او کند سنت را او اگر دو ازین دو امر هر کدام را که اختیار نماید جایز است
 انتی عبارت از کان معه حذف بعض عباراته در فتاوی بواهر خلاط
 آورده برداشتن سبابه دست راست و تشهید نزول اشهد ان لا اله
 الا الله نزول طوفین و نزول محمد این ادب پس سنت است انتی اگر کسی گوید که در
 بعض کتب اشاره بر استحباب گفته چنانچه مذکور شد و در حسب المفتین او را
 حسن گفته و در اکثر کتب بران اطلاق سنت نموده قطبیتش چگونه باشد
 جوابش آنکه مراد از سنت غیر مذکور است پس حسن با استحباب منافات ندارد
 کذا فی چلی و همچنین در نور الايضاح و شرح او مراق الفلاح و حاشیه
 طحاوی علی مراق الفلاح و خزانه الروایات و فتاوی عالمگیری و فتاوی
 خانیه و ملقط هر یک با اشاره کرده که در بعضی نموده بعضی بر سنت بودن آن
 و بعضی بر استحباب و صاحب در مختار گفته معتمدین است و نیز شارحین
 تصحیح نموده اند خصوصاً متاخرین مانند کمال و چلی و تبسبی و باقالی و شیخ الاسلام
 و غیر هم که آنحضرت علیه السلام اشاره کرده است و نسبت کرده اند فقط

این را یعنی اشاره را بسوی امام محمد و امام اعظم بلکه در منتق در رجال بخار شرح
 او غر الاذکار گفته مشتمل بر نزدایان همین است که اشاره کند در حالیکه گفته اند
 باشد همه انگشتان خود را و در شهر نبلا لیه از برهان آورده که صحیح این است که
 اشاره کند بمسبحه خود و تنها در داورا وقت نفی و بنهد او را وقت اثبات
 و گفته که بقید صحیح احتراز کردم از آن که بعضی گفته اند که اشاره نکند زیرا که عدم
 اشاره خلاف روایت و در ایت است و بقید مسبحه احتراز کردم از آن که گفته
 شده است که عقد کند غریب اشاره انتهای و در رد المحتار حاشیه در مختار
 در ذیل این قول که اشاره را منسوب بحمد و امام اعظم کرده اند گفته که
 همچنین مردیست از ابی یوسف و در امالی چنانچه خواهد آمد و همین نقول است
 از آنکه ثلاثه و در قول در رجال بخار و شرح او تفسیر است باینکه آنچه شارحین این
 تفسیر کرده اند که اشاره کند بمسبحه مفتی به است لکن جواب انگشتان این قول است او
 که کشاده و در همه انگشتان خود را زیرا که این مخالف است با آنچه در رجال بخار
 و شرح او دیده ام و تفسیر عبارت در رجال بخار این است عقد نکند پنجاه و سه را و نه شاه
 کند و عبارت غر الاذکار این است ولا تعقد باصبعة ثلاثه و خمسين
 چنانچه امام احمد عقد کرده موافق امام شافعی در یک قول از اقوال او و بایا
 اشاره نمیکند بسیار به و وقت تملیل بلکه کشاده میداریم انگشتان را و مفتی
 نزدایان خلاف او است یعنی خلاف عدم اشاره و آن اشاره است
 بر کیفیت عقد سه و پنجاه چنانچه امام شافعی و امام احمد گفته اند و در محیط آورده
 که اشاره سنت است بر داور و سیاه را در زمین نفی و بنهد او را و وقت اثبات
 و این قول ابی حنیفه و محمد است و برین آثار و اخبار بسیار داور و اندک پس عمل کن
 بران احوال است پس این تفسیر صحیح است باینکه مفتی به اشاره کردن بمسبحه است

با عقد انامل بر کیفیت مذکوره بغیر از بسط سبابه زیرا که در صورت بسط نزدایان
 اشاره نیست ازین جهت در منیه المصلح گفته اگر اشاره کند عقد کند خنصر و غیره
 وسطی را با بام حلقه کند و سبابه را استاده کند و در صغیری گفته آیا هست
 اشاره کردن وقت خواندن شهادت نزدایان و درین اختلاف است
 در خلاصه و بزرگیه است که اشاره کند و در شرح هدایه صحیح کرده که اشاره
 کند همچنین در نقطه و غیره و صورت اشاره این است که انگشت نزدایان را
 از دست راست حلقه کرده خنصر و بنصر را قبض نماید و اشاره کند یا عقد
 کند پنجاه و سه را باین طور که قبض نماید وسط و خنصر و بنصر او بنهد و انگشت
 زرد را بر کنار او پیوندد و وسط انگشت میسبب شود و در سبابه را وقت نفی
 و بنهد وقت اثبات و در شرح کیری گفته قبض کند انگشتان را وقت اشاره
 و همچنین مرویست از امام محمد در کیفیت اشاره و همچنین مرویست از امام ابی
 در امالی او در قستانی آورده مرویست از جمیع اصحاب ایمان که اشاره است
 است پس حلقه کند انگشت نزد انگشت میانه را از دست راست و حالیکه
 چسبیده باشد سر او با سر او اشاره کند با انگشت سبابه این اقوال مذکوره
 صحیح اند و درین که اشاره مسنون است کیفیت مخصوصه که آن عقد و تلیق
 و آثار وایت بسط انگشتان پس در او هرگز اشاره متحقق نمیشود ازین جهت
 در فتح القدر گفته و صحیح مسلم است که بو رسول الله صلی الله علیه و سلم وقتیکه
 می نشست در نماز می نهاد دست راست خود را بر آن راست خود و چپ
 میگردانید انگشتان خود را همه آنها را و اشاره میکرد و انگشت که نزدیک است باز
 انگشت می نهاد و گفت چپ خود را بر آن چپ خود و شکلی نیست که اشاره
 کف مع قبض انگشتان حقیقت متحقق نمیشود پس او نهادن کف است

پستری قبض کردن انگشتان هنگام اشاره و همین مرویست از محمد در کیفیت
 اشاره چنانکه گفته یقیناً خنصره و التي تليها و يخلق الوسيط والا بها
 و يخلق المسبحة و همچنین مرویست از ابی یوسف ر. در امالی و این فرع تصحیح
 اشاره است و از بسیاری مشایخ مرویست که اشاره نکند و این خلاف است
 و درایت است و از محمد مرویست که آنچه ذکر کرده است از کیفیت اشاره
 آن قول ابی حنیفه است الخ انتی پس نیست ما را قول کردن با اشاره بغیر از
 تحلیق و از نجیب تفسیر کرده شده است اشاره کیفیت مذکوره در اکثر کتب
 مانند بدایع و نهایت و معراج الدرر و غیره و ظهیریه و فتح القدر و هر دو شرح
 منیه المصلی و جامع الرموز للقسستانی و حلیه و تهریه و شرح ملتقى للبيهقي منسوباً
 الی شرح النقایه و هر دو شرح در رد و غیر از آن چنانچه ذکر کردم عبارات آن در
 رساله که مسمی کرده ام و در ابرقع الترد و فی عقد الاصابع عند التشهید و در او ششم
 که نیست برای مایان خیر از دو قول اول آنکه مشهورست در مذہب از بسط
 انگشتان بدون اشاره کردن و دوم بسط انگشتان تا وقت خواندن شهادت
 پس عقد کردن وقت شهادت و برداشتن سبایه را وقت نفی و نهادن
 او را وقت اثبات و همین است آنچه متاخرین بر آن اعتماد کرده اند بر اے
 ثبوت آن از بنی علیہ السلام با جادیت صحیح و بسبب صحت نقل او از ائمه ثلاثه
 و از نجیب و در فتح القدر و باره قول اول گفته که آن خلاف درایت است و روا
 است کما مر انتی لکن آنچه که عوام الناس در هر زمانه ما بر آن نهادن از اشاره
 کردن مع بسط انگشتان بدون عقد آنها پس هیچ یک را ندیده ام که بدان قائل
 باشد و ای شارح یعنی صاحب و مختار که او اتباع شریکالی کرده و او از برهان
 نقل کرده که از تصانیف علامه ابراهیم طرابلسی صاحب اشعار از اهل قرن

حاضر است و وقتی که کلام او معارض شد با کلام جمهور شارحین از مقدمین و
 متاخرین عمل کردن بر قول جمهور علما اولی است نه بر آنچه که عوام جمهور بر آید
 پس بر وزن کن نفس خود را از ظلمت تقلید و حیرت و امان و استیضای به صیقل تحقیق
 فی هذا المقام فانه من هو ارباب المنعم الملك العلامة انتهى کلام رد المختار هاشمی مختار
 فصل سوم در ذکر آن روایات نقییه که دلالت میکنند بر عدم اشاره مع
 جوابهای آن اعتراضات که بر صاحب خلاصه کیدانی که در باب محرمات
 گفته و الاشارة بالسبابة کامل الحدیث دارد میشوند یعنی از محرمات است اشاره
 کردن باگشت سبابه مانند اشاره کردن آن جماعت که جمیع کرده اند حدیث را
 ملا علی قاری و در رساله خود گفته که حکم کردن بجمرت اشاره از کیدانی خطا عظیم
 و جرم جسیم صادر شده منشا نش بجز جمل از قواعد اصول و مراتب فروع
 چیزی دیگر نیست اگر حسن ظن با و و تاویل کلام او نه کرده آید البته کفر اصریح
 و ارتداد اوجیح خواهد بود آیا جایز است مرمومن را که حرام و اند چیز را کرده باشد
 آن را رسول خدا صلی الله علیه و سلم و نقل او قریب بتواتر رسیده باشد منع
 نماید جو از فعلی را که اکابر علما و فضلا بر آن بوده اند و حال آنکه امام عظم و بهام اقدم
 فرموده حلال نیست کسی را که عمل نماید بقول من تا وقتیکه معلوم نکند ما خدا و اگر بنا
 داشت اجماع امت و قیاس حلی و امام شافعی روح فرموده هر وقت که بصحت
 رسد حدیث بر خلاف قول من پس قول من بر دیوار بنشیند و عمل بر حدیث
 صحیح نماند چون این را بمعلوم کردی پس بدان که اگر از امام تصحیح بر اشاره
 کردن نه بودی هر آینه بر متبعان و پیروان او از علما و کرام و عوام نیک بگام
 متعین بودی عمل کردن بر آنچه بصحت پیوسته است از آن حضرت علیه
 الصلوٰة والسلام و همچنین اگر بالفرض از امام فنی اشاره بثبوت می پیوستی

وصحت اشاره از صاحب بشاره بظهور رسیدی در آن هنگام نیز ترجیح
 دادن آن امر که از آن حضرت علیه السلام بصحت رسیده واجب لازم
 بودی پس چگونه ممکن نه کرده شود بر آنچه که مطابق شده باشد نقل صریحاً یا حدیثاً
 صحیح و روایات واضح پس هر که انصاف نماید و تقصیب از خاطر خویش دور سازد
 خواهد فهمید که همین سبیل اهل دین و ارباب ملت و یقیناً از سلف تا خلف است
 پس هر که ازین مسلک عدول نماید و ازین راه راست منحرف شود پس او
 موصوف بوضع جهالت است اگر چه نزد مردم از انکار بسیار و واقع در طر
 هلاکت است انتہی و در منیة المصلی از واقعات نقل نموده که اشاره نمیکند
 و در کبیری شرح منیة از خلاصه آورده که همین مختار است و در فتاوی ای کبیری گفته
 که همین مفتی به است و نیز صاحب بحر الریق از فتاوی الجی و تجنیس صاحب مضمیر
 از کبیری فتوی را بر عدم اشاره نقل نموده باین تعلیل محل ساخته اند که در اشاره
 کردن زیادتی رفع است که بآن احتیاج نیست پس باید که ترکش اولی باشد
 بر غیر که مدینی نماز بر آشنگی و وقار است لکن این تعلیل قابل اعتبار نیست کما قال
 علی القاری که اگر ترکش اولی بودی هر آینه پیغمبر خدا صلی الله تعالی علیه و آله و سلم
 آن را ترک فرمودی حال آنکه آن حضرت در اعلی مقام آشنگی و وقار بودند
 زبلی مذکور است که اکثر مشایخ اشاره را مستحسن نمی دانستند عینی از منیة آورده
 که اشاره کردن مکروه است و قسمستانی از زایدی آورده که عدم اشاره ظاهر اصول
 اصحاب است و فتوی هم برین است چنانچه در مضمیر است و الوابی و خلاصه غیر
 موجود است همچنین بر جندی و ابوالکارم و شمولی و تنویر الایصار و در مختار و عتایه
 و فتاوی جواهر اخلاطی و حسب المفتی و عتایه و خزانه المفتین و فتاوی عالمگیری
 و ملقط عدم اشاره را ذکر نموده اند در بعضی صریح بکراهت نموده و در بعضی

وعلیه الفتوی گفته لکن کراهیت مقابل سنت و فتوی مقابل فتوی صحیح
مقابل صحیح و صحیح مقابل صحیح و اجماع مقابل اجماع که دیدیم آنچه از مابقی و نسخ است
و احادیث و اخبار صحیح که دال بر ثبوت اشاره اند از معارض و مقابل صحیح و سالم
مانند ملا علی قاری گفته غایت حد را از بعضی مشایخ در منع اشاره پاکراهیت آن
حسن ظن است برین که احادیث این باب بایشان نرسیده باشند و چون که
وارد شد بایشان اختلاف فعل و ترک اشاره پس گمان بردند که ترکش اطلاق
بجست قاعده مقرر که در اصل خود صحیح است اگر چه نسبت این مسئله صحیح نیست
و آن این است که چون دلیل هیچ و محرم هر دو جمع شوند ترجیح جانب حرمت را داده
میشود و احتیاط برای اجتناب نمودن از منتهی عنه و شاید که ماخذ این قاعده این
قول نبوی است که آنچه منع کرده ام شمارا ازان اجتناب نمایند و آنچه امر کرده ام
بآن بدان عمل کنید چنانکه استطاعت دارید مگر معلوم است که این مسئله که بدان
گفت گو داریم ازین قبیل نیست چرا که از شارع که اعلی نفس وارد نشده که بر بنی اشاره
دالالت کند بلکه ثبوت اشاره به صحیح روایات ثابت شده و لیکن جاہل باخبار نبوی و آثار
مصطفوی و چون وید که بعضی مردمان موافق سنت اشاره میکنند و بعضی ترک
میکند بحسب جبل یا بحسب کسل و غفلت پس گفت که ترک آن اولی است چرا که
این زیادتی در نماز است بعد از آن دیگری آمد و گفت که این مکروه است بکراهت
تربیه مگر برین دلیل بیان نمود پس بعد از آن دیگری پیدا شد و گفت که این
حرام است زیرا که کراهیت چون مطلق ذکر شود و مشاوار از کراهیت تحریمیه
نیباشد و نیز نه بکروه و نه دمام محمد صریح حرام است خصوصاً در عبادات پس اهل
تقلید را عجب حال است که دیده بصیرت ایشان چنان بند شد که سنت مشهور
از امور ممنوعه محرمه و مقرر ساخته اند و بدین تفاوت ره انداخته است تا بجا بیاید و

که برام چیزی است که نمی آن بدلیل قطعی از کتاب و سنت ثابت شده باشد
 و از قواعد مقرر است که تحریم مباح حرام است پس چه گمان کرده شود بر آن
 که سنت نبوی از رسول کریم صلی الله علیه و آله و سلم ثابت شده باشد حرام گوید
 با وجودیکه در موجب تکفیر کیدانی همین قدر کافیست که نخستین را که ستون ائمه دین اند
 امانت نموده و این امانت ازین قول او کابل الحدیث مفهوم می شود زیرا که این
 قول مقتضی قلت ادب است که مقتضی است بسوی خاتمه زیرا که اهل کلام اند
 اهل اهل حدیث اهل رسول الله اند شاعری دین باب گفته اهل
 الحدیث اهل اهل النبی و ان لا یحبوا نفسهم الفاسد هم صحبوا انتی
 کلام علی قاری رحمه الله تعالی باید دانست که ازین قول علی قاری رحمه الله تعالی
 که در موجب تکفیر کیدانی همین قدر کافیست نخستین نباید فهمید که قاری علیه الرحمه
 حکم تکفیر کیدانی ننموده است زیرا که بالا گفته که اگر حسن ظن و تاویل کلام افکرده آید
 قوله کابل الحدیث موجب کفر است صراحت یعنی بظاهر کلام کیدانی بخبر کفر است
 لیکن سبب حسن ظن و در حق مومن که مامور به است از حکم تکفیر او مرمانع پس لامحاله
 تاویل کلاش لازم و همچنین مراد از قوله در موجب تکفیر کیدانی همین قدر کافیست
 الخ آنست که بظاهر در موجب تکفیر او کافیست یعنی در صورت عدم تاویل کلاش
 کافیست لیکن کلام او مؤول است بدین تاویل که اطلاق حدیث بر مطلق گفتگو
 نیز آید چنانچه صاحب هدایه گفته و لا باس بان یصلی الی ظهر جبل قاعد تحدیث پس
 احتمال است که مراد کیدانی از اهل حدیث آن مردم باشند که در میان خود گفتگو
 میکنند و یکدیگر دشنام میدهند و باگشت سبابه یکدیگر را اشاره میکنند چنانچه عادت
 عرب بود و از همین جهت سبابه را سبیه میگویند و مرادش آن جماعت نباشد
 که حاصل شده است ایشانرا علم بحدیث نبوی و نیز در علم کلام سطور است که همان

و الصواب
 زلفاسم
 سبب در حدیث
 علی علیه السلام
 در حدیث
 سبب کفر
 حدیث

کلام و منبر بر محلی که از وفادار لازم آید حمل نباید کرد و اگر چه تفسیر الفهم باشد
 و اگر فرض کنیم که مرادش بابل حدیث اهل علم حدیث است یعنی مرادش
 آن جماعت باشد که حاصل شده است ایشان را جمیع علم حدیث رسول الله
 صلی الله تعالی علیه و آله وسلم تا هم حکم دادند بکفر او جای نیست زیرا که احتمال است
 که احادیث اشاره او را زمریده باشد چنانچه ملا علی قاری از جانب مائنین چنین
 بیان نموده که امر پس کیدانی گمان کرده باشد که منی نماز بر سکون و وقار است
 و اشاره کردن و حرکت نمودن منافعی اوست ازین جهت حکم داده باشد که اشاره
 کردن حرام است و اگر این هم تسلیم کرده شود که احادیث اشاره او را زمریده است
 پس انکارش از اشاره مطلقه غیر مسلم چنانچه از عبارات او کابل الحدیث مضموم میشود
 که اشاره کردن بران کیفیت که اهل حدیث اشاره میکنند آن حرام است اشاره
 مطلقه اگر مرادش این نبودی این قدر کافی بود و او را که میگفت و الا اشاره
 با سبابت پس قول او کابل الحدیث محض تطویل بلا طایل میبود پس کیدانی چون می
 که در کیفیت اشاره اختلاف کثیر است و توجه انگشتان بسوی قبله نیز مذوب است
 اولی و ارجح آن دید که انگشتان را کشاده نموده اشاره کنند تا که عمل با اشاره کردن
 و توجه انگشتان بسوی قبله نمودن هر دو حاصل آید نه آنچنان که معمول اهل حدیث
 که خود را محدث تصور میکنند و در حقیقت محدث نباشند از عقد یا تخلیق که در او عمل بامر
 واحد حاصل میشود فقط لکن بسبب تنگی عبارت که مبنای استنون بر اختلاف است
 ازینقدر تفصیل اعراض کرده بر قول خود کابل الحدیث اکتفا نمود و غرضش برانست
 و حقارت فرقه علیه محمدین اصلا متعلق نبود و اگر چنانچه از کلام او امانت لازم می آید
 لکن در بیان لزوم التزم فرقی است لطیف که التزام بر معصیت به معصیت است
 و لزوم برگناه به معصیت نیست چه گونه حکم کرده شود بکفر شخصی که او را یکیند بوجهی

خدا و حقیقت دین محمدی صلی الله تعالی علیه وآله وسلم و قبول میکند جمیع احکام
 منتهی آنکه بر پیغمبر صلی الله تعالی علیه وآله وسلم و در سلسله فرعیه خبریه تا دیلا یا حبس لا
 یا تسابلا و در خطا افتد و محال آنکه ملا علی قاری و شرح فقه الاکبر خود نوشته که بدشنام
 و اذن شریفین کافر میشوند و با وجودیکه آن جنابان اهل صحابه کرام و اساتذہ محدثین اند
 و در و دشنام و اذن بهانت شان ظاهرست پس چونکه باهانت و فحشی صحابه کرام که
 اهل اسلام و اهل رسول الله اند کسی کافر نمیشود و باهانت فرضی لازمه محدثین که بهر
 کید الهی بود و چگونه کافر خواهد شد تا مل و در خزانه الروایات آورده که علمای متاخرین
 از اشاره کردن نمی کرده اند از آن که چون رافضیان غلو کردند سنیان و اترک
 کردند برای فحی تهمت تشبیه رافضیان انتمی ملا علی قاری گفته بعضی در تعلیل ترک
 اشاره گفته اند که در اشاره کردن موافقت با فرقه رافضیه است پس ترک او او را
 باشد بجهت ثابت نمودن مخالفت شان و این تعلیل نیز بچند وجود ظاهر البطلان است
 و جمیع اول آنکه عام رافضیه با بر مشاهدۀ ما درین زمان هرگز اشاره سبابه نمیکند بلکه وقت
 سلام و دستهای خود را بر زانوهای خود از جهت تاسف بر فوت شدن اسلام
 می زنند پس تعلیل شان بر ایشان منقلب گردیده حجت برای ما گردید و و هم آنکه
 هر تقدیر صحت تشبیه با ایشان بر فعل که ایشان میکنند مخالفت او ما موثریم که اشکال
 شود و آن افعال ایشان را که موافق سنت اند چنانچه طعام خوردن بدست راست
 و مانند آن بلکه ترک موافقت شان در آنچنان امور مطلوب است که آنرا ایشان
 ابداع کرده و شعار شان گردیده چنانچه در مذہب شان ثابت و مقر است مانند
 بنهادن سنگ بر سجاده زیرا که سجده کردن بر جنس زمین افضل است باتفاق آئمه با وجود
 جایز بودن آن بر بساط و پوستین و غیر آن نزد اهل سنت لکن نهادن مثل گلخن و غیره
 بدعت است که این را ایشان ابداع کرده و شعار و علامت خود ساخته اند پس جناب

آنکه علمای متاخرین
 در سلسله فرعیه خبریه
 تا دیلا یا حبس لا
 یا تسابلا و در خطا
 افتد و محال آنکه
 ملا علی قاری و شرح
 فقه الاکبر خود
 نوشته که بدشنام
 و اذن شریفین
 کافر میشوند و
 با وجودیکه آن
 جنابان اهل
 صحابه کرام و
 اساتذہ محدثین
 اند و در و
 دشنام و اذن
 بهانت شان
 ظاهرست پس
 چونکه باهانت
 و فحشی صحابه
 کرام که اهل
 اسلام و اهل
 رسول الله اند
 کسی کافر
 نمیشود و باهانت
 فرضی لازمه
 محدثین که
 بهر کید الهی
 بود و چگونه
 کافر خواهد
 شد تا مل و در
 خزانه الروایات
 آورده که علمای
 متاخرین از
 اشاره کردن
 نمی کرده اند
 از آن که چون
 رافضیان غلو
 کردند سنیان
 و اترک کردند
 برای فحی
 تهمت تشبیه
 رافضیان انتمی
 ملا علی قاری
 گفته بعضی در
 تعلیل ترک
 اشاره گفته
 اند که در
 اشاره کردن
 موافقت با
 فرقه رافضیه
 است پس ترک
 او او را
 باشد بجهت
 ثابت نمودن
 مخالفت شان
 و این تعلیل
 نیز بچند
 وجود ظاهر
 البطلان است
 و جمیع اول
 آنکه عام
 رافضیه با بر
 مشاهدۀ ما
 درین زمان
 هرگز اشاره
 سبابه
 نمیکند بلکه
 وقت سلام
 و دستهای
 خود را بر
 زانوهای
 خود از جهت
 تاسف بر
 فوت شدن
 اسلام می
 زنند پس
 تعلیل شان
 بر ایشان
 منقلب
 گردیده
 حجت برای
 ما گردید و
 و هم آنکه
 هر تقدیر
 صحت
 تشبیه با
 ایشان بر
 فعل که
 ایشان
 میکنند
 مخالفت او
 ما موثریم
 که اشکال
 شود و آن
 افعال
 ایشان را
 که موافق
 سنت اند
 چنانچه
 طعام
 خوردن
 بدست
 راست و
 مانند آن
 بلکه ترک
 موافقت
 شان در
 آنچنان
 امور
 مطلوب
 است که
 آنرا
 ایشان
 ابداع
 کرده و
 شعار
 شان
 گردیده
 چنانچه
 در مذہب
 شان
 ثابت و
 مقر
 است
 مانند
 بنهادن
 سنگ
 بر
 سجاده
 زیرا
 که
 سجده
 کردن
 بر
 جنس
 زمین
 افضل
 است
 باتفاق
 آئمه
 با
 وجود
 جایز
 بودن
 آن
 بر
 بساط
 و
 پوستین
 و
 غیر
 آن
 نزد
 اهل
 سنت
 لکن
 نهادن
 مثل
 گلخن
 و
 غیره
 بدعت
 است
 که
 این
 را
 ایشان
 ابداع
 کرده
 و
 شعار
 و
 علامت
 خود
 ساخته
 اند
 پس
 جناب

نمودن ازین چنین افعال شان غرض نیست از وجوب اول از جهت ترک نفقت
 شان و در بدعت چنانچه در حدیث شریف آمده خالفوا لیه و بالنساری دوم برای رفع
 نمون تممت چنانکه وارد است اتقوا مواضع التهمت بخلاف که انی سنت مستمره که
 شعار خود ساخته باشد مثل بدرا آمدن بسوی تنجیم و جهرانه برای ادا عمره حاصل آنکه
 مخالفت مبتدعین در امر مباح مستحسن است برای زجر شان و رجوع نمودن شان
 بسوی صلاح نه در هر امر و اشاره که سنت است ازین باب نیست اگر گفته شود
 که پوشیدن انگشتری در دست راست سنت است عمل گفته اند که درین مان پوشیدن
 بدست چپ اولی است زیرا که پوشیدن او بدست راست شعله فقره رخصه و علامت
 اهل تشیع گردیده پس معلوم شد که گذاشتن سنت از جهت ترک تشبیه با رخصه جایز
 و درست است جوابش آنکه این ازان قبیل نیست زیرا که سنت در پوشیدن انگشتری
 تنجیمست و میان پوشیدن بدست راست و پوشیدن بدست چپ پس با اختیار
 کردن و جهت چپ تقویت سنت نمی آید و احترام از تشبیه و انقض حاصل میشود
 بخلاف ترک اشاره که در آن بالکل تقویت سنت لازم می آید و بعضی از مانعین اشاره
 گفته که اشاره کردن بسبابه عمل کثیر است و عمل کثیر منافی نماز است جوابش آنکه اشاره مذکور
 عمل کثیر نیست کما لا یخفی علی من له ادنی و رایة فی علم الفقه زیرا که در تفسیر عمل کثیر شایع
 مختلف اند بعضی گفته اند که در او احتیاج بیدین افتد کثیر است و عام شایع میگوشند
 عمل کثیر آنست که نظر کنند بسوی او و از منافی نماز ندارد و بعضی دیگر گفته عمل کثیر آنست
 که خود مصلی او را کثیر بنزدای خود از منافیات نماز شمارد و در رفع سبابه ازین قبیل نیست
 و نه هر عمل منافی نماز است زیرا که نماز عبارت از افعال مخصوصه است که بعضی مانع
 فرض و واجب است و بعضی دیگر سنت و مستحب بلکه منافی نماز آن اعمال است که از
 اقسام مذکور خارج باشد و اشاره که در آن بسبابه از سنن نماز است چنانچه گذشت پس

چگونه سنائی نثار خواهد شد یا نمی بینی که بر داشتن هر دو دست از زمین در وقت سجده
 کردن باز نهادن آن هر دو روان باز برداشتن و نهادن آن بر زمین و همچنین بر داشتن
 هر دو دست در وقت تاهیر و گوش اکثرست از تنهای برداشتن سبب آنکه آن مفسد نماز
 نیست فها هو جو ابک فها هو ابنا و از جمله دلایل ثبوت اشاره انعقاد اجماع است زیرا که
 نه از صحابه و نه از علمای سلف و این مسئله خلاف بظهور آمده و نه در عدم جواز تجمیع آن گفتگو
 کرده بلکه امام یعنی امام اعظم و هر دو یارانش و امام مالک رح و امام شافعی رح و امام محمد
 و جمیع علمای اعصار و امصار بر اشاره کردن قائل اند علاوه اینکه اخبار صحیح و آثار صریحه
 در ثبوت اشاره دارند چنانچه مذکور شدند و شایع از متقدمین و متاخرین نیز ثبوتش
 تصریح کرده اند پس نیست قابل اعتبار آنچه که معمول اکثر سکان ماوراء النهر و اهل خراسان
 و عراق و روم و بلاد هندست از ترک نمودن اشاره زیر که سنت بودن اشاره از
 اخبار صحیح ثابت است چنانچه دانستی پس نیست مرانین اشاره را هیچ روایتی از امام
 ابی حنیفه و امام یوسف رح و امام محمد رح که دال باشد بر عدم اشاره و اگر تسلیم کرده شود
 پس آن روایت مشهوره که مؤیدست با حدیث و آثار صحابه اولی و اثنی عشرت قبل کردن
 و فتی و دادن از آن روایت شاذه که مخالف سنت باشد هم و بسوی همین حضرت
 غوث الاسلام المستلیم البهادی الی الله حضرت مزاجان جانان صاحب قدس علیه السلام
 در کتوبات خود اشاره فرموده چنانچه در جواب شخصی فرموده نوشته بودند که حضرت محمد الف
 ثانی رضی الله تعالی عنه در کتوبی از کتوبات خود منع رفع سبابه کرده اند و تو با وجود دعوی
 محبت بجناب ایشان رفع سبابه میکنی و محبت را اتباع محبوب لازمست محمد و ما و سبانه تعالی
 چنان شانه اتباع کتاب و سنت بر عباد فرض گردانیده میفرماید ما کان المؤمن ولا مؤمنه
 اذا قضی الله به حمله امرا ان یکون لهم الخدیة من امره و رسول علیه السلام میفرماید
 لا یومن احدکم حتی یکون هواه یتبع الحاجت بدو حضرت محمد و اله ثانی رضی الله

انصالی عنه که نایب کامل آنحضرت اند بنای طریق خود بر اتباع کتاب سنت گذاشته اند و علماء و دانشمندان
 رفع بایست ساله باشند بر احادیث صحیح و آیات فقه حنفیه تصنیف کرده اند تا باینکه حضرت شایسته
 رحمه الله علیه فرزند اصغر حضرت مجتبی زین باب سالک تکریم نموده اند و در رفع یک صیحت ثبوت سید
 و ترک رفع از جناب حضرت محمد بنابر اجتهاد واقع شده سنت محفوظ از نسخ بر اجتهاد و حجت بر مقدم است
 و بعد ثبوت سنت رفع ترک آن باین حجت که حضرت محمد ترک فرموده اند معقول نیست حضرت مجدد
 بر ترک سنت تحذیر فرموده اند و حضرت مجدد هم مذنب حقی داشتند و امام ابو حنیفه رضی الله تعالی عنه
 گفته اند اثباتی بیست و نه نبی و اترکوا قولی بقول رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و سلم
 پس امید آنست که حضرت محمد اترک این مراجعتهای و انچه بدین جمیع تغییر نشوند و اگر گویند
 حضرت مجدد بآن علم و واسع از احادیث ثبوت رفع نگذاشته اند و گویند تا زمان مبارک حضرت ایشان
 این کتب و رسائل در دیار هند شهرت نیافته بود و از نظر مبارک ایشان نگذاشته که ترک نموده اند
 و اگر نه هرگز ترک رفع نمیزدند که ایشان حریص ترین اکابر این امت بر اتباع سنت بوده اند و اگر
 گویند عدم رضای حضرت رسالت علیه التحیه را باین عمل از کشف در یافته ترک فرموده باشند
 گویند که کشف در امور طریق معتبرست و در احکام شریعت حجت نیست ممتد از ان مکتوب احتجاج
 بکشف نگرده اند و امید آنست که این مخالفت جزوی بر رعایت قاعده کلی ایشان که بعد تمام
 ترغیب بر اتباع پیغمبر علیه السلام فرموده اند شمر نتایج گردد و والسلام و در رعایت الحوائش حاشیه
 شرح و قایم گفته که اخبار اشاره به تواتر معنوی رسیده اند پس منکر او اگر چه کافر نیست لکن خوف
 کفرست بر او انستی پس هر مصلی را باید که اشاره کند و بهر کیفیت که او نماید و نه از عمد و او
 فایده خواهد شد و اگر کدام کس با اشاره کردن قایل باشد که سنت است لکن بسبب
 اختلان در کیفیت آن او را ترک نماید او را کافر و مضل نباید گفت زیرا که عبادت
 عظمی از فقہار اشاره نگرده اند و الله تعالی اعلم بالصواب فقط

خاتمة الطبع

الحمد لله على الاتمام والصلوة على خير الانام والى واصحابه العظام کہ این رسالہ
 مختصر کیا حسن و زیبائش و راجح سنان و اسعد اوان باشا و فیض ثناء
 جامع منقول و منقول حاوی فروع و اصول اکمل المحدثین افضل
 المفسرین مولانا مولی الانام جناب معلى القاب حضرت یدى الزلہ
 وزیر الملک نواب محمد علی خان بہادر صولت جنگ الے
 ریاست دار الاسلام محمد آبا عرف ثونک دام اقبالہ
 در مطبع علوی لکھنؤ بہ اہتمام محمد علی بخش خان
 تباریخ ۲۹ ربیع الثانی ۱۲۹۶ ہجری
 بقالب طبع مزین گردیدہ اریکہ آرا
 شہود گردید فقط

۹۷۷۲



واسطہ سند اس امر کے کہ یہ کتاب چھپی ہوئی
 مطبع علوی کے ہی مھر طبع ثبت کے گئے

CALL No. { ۳۹۷۶۳۴۴۴ } ACC. No. ۹۸۷۶.....
 AUTHOR.....
 TITLE.....

۳۳۰۶۵۹
 ۹۸۷۶
 دوست محمد رفیع الباقی
 عین الاصابہ فی رفع الباقی

Date	No.	Date	No.

MAULANA
 AZAD
 LIBRARY



ALIGARH
 MUSLIM
 UNIVERSITY

:-RULES:-

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Re. 1/- per volume per day shall be charged for textbooks and 10 P. per vol. per day for general books kept overdue.